

جریان شناسی سلفی کبری

حجت الاسلام دکتر مهدی فرمانیان



مرکز آموزش مجازی دانشگاهیان - نهادهای علمی مقام معظم رهبری در دانشگاه

جلسه اول: مباحث مقدماتی و تاریخ تفکر سلفی گری

موضوع بحث ما جریان‌شناسی سلفی‌گری معاصر است. در این جلسه به مباحث مقدماتی و تاریخ تفکر سلفی‌گری می‌پردازیم و انشاء الله در جلسات بعدی به جریان‌شناسی سلفی‌گری معاصر خواهیم پرداخت.

* مکاتب فقهی و اعتقادی اهل سنت:

امروزه مسلمانان در جهان اسلام حدوداً یک میلیارد و پانصد میلیون نفر هستند، که از این یک میلیارد و پانصد میلیون، حدود یک میلیارد و صد میلیون نفر از برادران اهل سنت می‌باشند. برادران اهل سنت اگر چه از نظر فقهی در چهار مکتب و مذهب فقهی: حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی تقسیم‌بندی می‌شوند، اما از نگاه اعتقادی به چهار مکتب: اشاعره، متأزیدیه، اصحاب حدیث و سلفی‌گری تقسیم می‌گردند. اکثر شافعیان و مالکیان جهان از نظر اعتقادی اشعری مذهب هستند. که تخمین ما حدوداً ۴۵۰ میلیون نفر می‌باشد. اکثر احناف در مکتب اعتقادی متأزیدیه مشی می‌کنند، که به نظر می‌رسد حدود ۳۵۰ میلیون نفر پیرو مکتب عقل‌گرایی متأزیدیه هستند. اصحاب حدیث در صد بسیار قلیلی از اهل سنت را به خود اختصاص داده‌اند. اصحاب حدیث غیر سلفی شاید ۱۰ تا ۲۰ میلیون نفر بیشتر نباشند. اما گرایش چهارم که گرایش سلفی‌گری است، حدوداً ۲۵۰ میلیون نفر پیرو دارند. البته جریان سلفی، جریان‌های متعددی است که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت.

* اختلافات مکاتب اهل سنت:

ما امروزه پیروی از معتزله سراغ نداریم. معتزله از قرن هفتم به تاریخ پیوستند، اما عده‌ای از روشنفکران امروز جهان اسلام خود را "نو معتزلی" می‌دانند و در شمال آفریقا، برخی از روشنفکران جهان عرب از نو معتزله یاد می‌کنند. این چهار جریان فکری کلامی - اعتقادی اهل سنت، اختلافاتی با هم دارند که برخی از این مباحث برمی‌گردد به مباحث معرفت‌شناسی و جایگاه عقل در مکتب اسلام و به تبع آن خیلی از مباحث موجب اختلاف میان مکتب اشاعره، متأزیدیه، اصحاب حدیث و سلفی‌گری شده است. اگر بخواهیم تاریخ سلفی‌گری را تبیین کنیم باید مقداری به تاریخ تفکر اصحاب حدیث بپردازیم.

* عقاید اصحاب حدیث:

اصحاب حدیث از زمان احمد بن حنبل در قرن سوم تا عصر حاضر پیروان فراوانی داشته است و بزرگان زیادی در این مکتب قلم زده‌اند. اصحاب حدیث معتقدند که عقل در فهم دین جایگاهی ندارد و این یکی از مسائل اختلافی میان مکتب اشاعره، متأزیدیه و اصحاب حدیث است. اصحاب حدیث به ظواهر آیات و روایات استناد کرده و به شدت از تأویل‌گریزان هستند، بر خلاف مکتب اشاعره و متأزیدیه که تأویل را می‌پذیرند و برخی از ظواهر آیات را تأویل می‌کنند. همین مسأله باعث اختلاف اصحاب حدیث با دیگر مکاتب فکری اعتقادی اهل سنت شده است. در طول تاریخ اصحاب حدیث آثار فراوانی نوشته‌اند، تا این که در قرن هفتم و هشتم ه.ق فردی در میان اصحاب حدیث ظهور کرد که موجب تأسیس مکتب جدید میان سلفیه گردید و او کسی نبود جز ابن تیمیه.

* تأسیس مکتب سلفیه:

ابن تیمیه از نظر فقهی در مکتب حنابله است و از نظر اعتقادی در مکتب اصحاب حدیث. یعنی شاید بیش از ۹۰٪ افکار ابن تیمیه مشترک است با تفکرات اصحاب حدیث. اما ابن تیمیه اجتهادات جدیدی انجام داد که باعث گردید مکتب جدیدی به وجود بیاید به نام مکتب سلفیه. چرا می‌گوییم مکتب جدید؟ برای این که اگر شما مراجعه کنید به آثار ملل و نحل و الفرق المذاهب مثل: "مقالات

الاسلامین" امام ابو الحسن اشعری، "الفرق بین الفرق" عبد القادر بغدادی، "الفصل" ابن حزم و کتاب "الملل و النحل" شهرستانی مراجعه بفرمایید، در هیچ کدام از این آثار اسمی از مکتب سلفیه برده نشده است و تا قرن هفتم و هشتم هیچ کس از مکتبی به نام سلفیه یاد نکرده است. در این زمان ابن تیمیه اجتهاداتی را ایجاد کرد و در این اجتهادات مطالبی را بیان کرد که باعث ایجاد مکتبی به نام سلفیه شد.

* عقاید ابن تیمیه و انتقاد علمای اسلام:

سه کار عمده ابن تیمیه انجام داد:

اول مفهوم سلف را از لغت به اصطلاح برد، یعنی گفت تا کنون معنای سلف به معنای گذشتگان بود، اما از امروز به بعد بر اساس استدلالاتی که کرد، گفت سلف منظور علمای مورد اعتماد اصحاب حدیث سه قرن اول هجری هستند و هر کس معتقد هست که فهم سلف - یعنی آن علمای مورد اعتماد اصحاب حدیث در سه قرن اول فهمشان - برتر از خلف است، او سلفی است و مکتبش مکتب سلفیه است. و این چنین مکتبی ظهور کرد به نام سلفیه.

منظور از خلف در دیدگاه ابن تیمیه، یعنی متکلمین، اعم از اشاعره، ماتریدیّه، فلاسفه و عرفا. لذا از نگاه ابن تیمیه هم مکتب اشاعره مکتب خلف است، لذا فهمشان فهم درستی نیست؛ مکتب ماتریدیّه مکتب با فهم اشتباهی است؛ فلاسفه خوب اسلام را نفهمیده‌اند و عرفا هم خوب نفهمیده‌اند. بلکه تنها کسانی که اسلام را خوب فهمیده‌اند کسانی هستند، که به ظاهر آیات و روایات استناد کرده‌اند و تأویل نکرده‌اند و باعث شدند که نگاه غیر تنزیهی را از آیات و صفات خبری در ذهن مسلمانان ایجاد کنند.

ابن تیمیه به انتقاد از ماتریدیّه پرداخت، به انتقاد از اشاعره پرداخت، و انتقادش به اشاعره چه بود؟ اشاعره یک مکتب کلامی اعتقادی هستند، پیروان امام ابوالحسن اشعری هستند که در میان اهل سنت برای جمع میان عقل و نقل تلاش کردند و خواستند راه وسطی میان عقل و نقل بعنوان دو راه شناخت اسلام پیدا کنند. این‌ها بخاطر همین که پذیرفتند عقل در تفسیر دین راه دارد، لذا رویکردهای تنزیهی را در تفسیر آیات و روایات پذیرفتند و فرمودند که خداوند وقتی می‌فرماید "ید الله فوق ایدیهیم" بعضی گفتند منظور این است که خداوند دست بلاکیف دارد. یعنی بدون این که کیفیتی داشته باشد، خداوند دست دارد و دستش مثل دست انسان‌ها نیست، یعنی از ظاهر آیه عدول کردند. برخی‌ها مثل شیعه معتقد شدند که «ید» به معنای همان قدرت الهی هست که ما فوق قدرت‌ها است. اختلافی که بین اشاعره و اصحاب حدیث بود، در فهم این آیات بود که به آن آیات صفات خبری می‌گویند. یعنی صفاتی که در قرآن آمده است و نسبت جسمانی و تشبیهی به خداوند داده است. مثل: وجه، دست، نفس، صورت، چشم و گوش. آیا خداوند واقعاً چشم دارد؟ گوش دارد؟ اصحاب حدیث ظاهرش را گرفتند و گفتند ما از کیفیتش خبر نداریم. اما اشاعر و ماتریدیّه تأویل کردند و گفتند خداوند شبیه مخلوقات نیست و باید این آیات همه تأویل بشود. این مهم‌ترین اختلاف میان اشاعره، ماتریدیّه و اصحاب حدیث است.

ماتریدیّه پیروان امام ابو منصور ماتریدی هستند که قائل به حسن و قبح عقلی است و قائل است که عقل مثل نقل و مثل شهود یکی از راه‌های شناخت اسلام هست. برای همین ماتریدی‌ها تنزیهی هستند و به شیعه در این زمینه بسیار نزدیک هستند. لذا انتقادات ابن تیمیه بیشتر از آن که مستقیماً به شیعه یا به غیر اهل سنت باشد، به خود اهل سنت مطرح بود. یعنی ابن تیمیه اشاعره را نقد کرد، ماتریدیّه را نقد کرد، تفکر رایجی که در آن زمان مطرح بود، امروز هم رایج‌ترین مکاتب فکری اهل سنت در جهان اسلام هستند. لذا آمد گفت هر کس معتقد باشد فهم ظاهرگرای بدون تأویل علمای گذشته را برتر بداند، او سلفی است. لذا مکتبی سلفی در تقابل اشاعره و ماتریدیّه درست شد. از همان زمان ماتریدیّه و اشاعره به نقد ابن تیمیه پرداختند و آثار متعددی در نقد ابن تیمیه نوشتند.

دومین کاری که ابن تیمیه کرد توسعه‌ای بود که در مفهوم عبادت داد. عبادت یک معنای لغوی دارد، یک معنای اصطلاحی، یعنی معنایی که در کتاب و سنت آمده است. معنای لغوی: احترام شدید، خضوع فراوان را در لغت می‌گویند عبادت. اما کسی نمی‌تواند به صرف خضوع و خشوع فراوان بگوید عبادت. چون برای این که ما می‌بینیم یک شاگرد، خیلی وقت‌ها نسبت به معلمش خضوع بسیار شدید می‌کند. حتی حدیث داریم: "من علّمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً" این عبد با معنای پرستش استاد نیست، به معنای احترام شدید است. پس فرق است میان من علّمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً - این کلمه عبدی که در این جا هست - با عبد الله. ما می‌گوییم عبد الله، یعنی چی؟ یعنی بنده‌ی خدا، این بنده‌ی خدا، این عبد با آن عبد چه فرقی دارد؟ آن عبد من علّمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً معنای لغوی هست - یعنی هر کس به من حرفی آموزش بدهد خضوع فراوان نسبت به او انجام می‌دهم - ولی وقتی می‌گوییم عبد الله، یعنی بنده‌ی خدا، یعنی خدا را پرستش می‌کنم. یعنی معتقد است همه امور عالم در دست خداست. متأسفانه ابن تیمیه خلط کرد میان معنای اصطلاحی و معنای لغوی و معنای لغوی را در جای معنای اصطلاحی گذاشت. و این اشتباه بزرگش باعث شد، احترام مسلمانان در طول تاریخ - حتی احترام اصحاب حدیث به قبور اولیاء الله - را بگوید چون شما احترام شدید به قبور اولیاء الله می‌کنید، عبادت آن قبور را کردید، شما مرده پرستید، شما قبر پرستید، شما مشرک هستید. همین جا علمای اسلام انتقاد کردند. گفتند اولاً این که اگر کسی را بخواهیم مشرک بدانیم، باید کسی باشد که صراحتاً در آیات و روایات آمده باشد که این از مصادیق شرک است. در صورتی که در باب احترام به قبور اولیاء الله می‌بینیم هم در ادیان دیگر مطرح است، هم در قرآن در مواردی به آن اشاره شده است، هم پیامبر اسلام در موارد متعدد این را به مسلمان‌ها یاد داد. صحابه هم همین کارها را کردند. پس باید تفکیک بگذاریم بین صرف احترام و احترام گذاشتن به قبور یا احترام گذاشتن به استاد یا احترام گذاشتن به پدر و مادر با احترامی که با این نگاه، با این نیت، با این قصد که او همه کاره‌ی عالم است. شیعه هم همین را می‌گوید، اهل سنت هم همین را می‌گویند. هر کس احترام بگذارد به فرد یا شی به این نیت و با این قصد که او همه کاره‌ی عالم است، از نظر شیعه او هم مشرک است، او هم بت پرست است. ولی هیچ کس - نه سنی نه شیعه - اعتقاد ندارد که پیامبر اسلام همه کاره‌ی عالم است. نه؛ همه قائل به توحید افعالی هستند و قائل اند که همه کاره، خدا است. اما در همین قرآن صراحتاً آمده است که نسبت داده است به حضرت عیسی (ع) که فرمود: انی اخلق، من دارم خلق می‌کنم و اذ تخلق، خداوند می‌فرماید و زمانی که تو خلق کردی. پس برخی از کارهای تکوینی را خداوند به احترام اولیا الله اجازه داده است که اولیا الله بصورت موجهه جزئی در عالم تصرف کنند. خب وقتی قرآن این را گفته، وقتی که آدم‌ها می‌آمدند پیش حضرت عیسی (ع) می‌گفتند بچه‌ی ما را شفا بده، هیچ‌گاه حضرت عیسی نگفت بروید، بروید این از مصادیق شرک است. یا احترامی که حضرت یعقوب (ع) به حضرت یوسف (ع) گذاشت - سجده کرد به حضرت یوسف (ع) - حضرت یوسف (ع) نگفت تو کار شرک آلود می‌کنی. خب احترام شدید گذاشت، نهایت محبتش را نشان داد و نهایت خضوع را جلو پسرش نشان داد ولی هیچ کس عمل حضرت یعقوب (ع) را از مصادیق شرک نگرفته است. حالا اگر کسی همین مقدار رفتار حضرت یعقوب را با همان نیت حضرت یعقوب نسبت به اولیا الله هم انجام بدهد، چه کسی می‌تواند بگوید شرک است؟ اصلاً و ابداً شرک نیست. ولی متأسفانه ابن تیمیه برداشت اشتباهی که داشت، آمد گفت تمام احترام‌هایی که به قبور گذاشته می‌شود، همه‌ی این‌ها از مصادیق شرک است و بدتر از او گفت این‌ها از مصادیق شرک جلی است. اگر کسی بخواهد بگوید این مصادیق شرک جلی است، باید نص صریح در آیات قرآن داشته باشیم، نص در روایات داشته باشیم. جزء ضروری دین باشد و حال آن که ما هیچ نصی در این زمینه نداریم. بلکه برداشت خاصی است از برخی از آیات که دیگران جوری دیگر برداشت کرده‌اند. این برداشت اشتباهش باعث شد تمام اموری که مسلمانان نسبت به قبور انجام می‌دادند، حتی سفر برای زیارت قبور، بناء بر قبور، توسل جستن، رفتن آنجا تبرک جستن، همه این‌ها را آمد گفت از مصادیق شرک است، از مصادیق شرک جلی است و در برخی از صحبت‌هایش گفت اگر کسی این آدم‌ها را دید باید توبه بدهد، اگر توبه نکرد باید کشته بشود. وَجَبَ تَوْبَتَهُ وَ الْاَقْتَل، کشته می‌شود.

ابن تیمیه متأسفانه ۹۷۰ بار در آثارش صراحتاً مسلمانان را تکفیر کرد به کفر اکبر، و گفت این‌ها شرکشان، شرک جلی است، لذا باید توبه داده بشوند و الا کشته می‌شوند.

زمانی که ابن تیمیه این حرف‌ها را زد، خود اهل سنت به مخالفت با ایشان پرداختند. از بزرگان اهل سنت علامه سبکی کتابی نوشت به نام "شفاء السقام فی زیارت خیر الانام" و تک تک مطالب اجتهادات ابن تیمیه را نقد کرد. سبکی یک شافعی مذهب است. جالب است که اصحاب حدیثی هم هست و لی گفت آقای ابن تیمیه این برداشت‌های شما اشتباه است. بلکه بلعکس روایات صریحی در این زمینه وجود دارد که نشان می‌دهد، پیامبر توسل را به صحابه خودش یاد داده است. صحابه بعد از پیامبر هم در دوره‌ی ممت پیامبر توسل جستن به پیامبر. بناء بر قبوری که شما فرمودید از مصادیق شرک است، ما می‌بینیم در طول تاریخ پیامبر را بردند در خانه‌اش دفن کردند، یعنی در جایی که بنا داشت. بعد در طول تاریخ این بنا را تجهیز کردند، بازسازی کردند. خب اگر از مصادیق شرک بود، که نباید این کار را می‌کردند. اگر بنا بر قبور از مصادیق شرک بود، یکی از قبرهای صحابه نباید الان معلوم باشد کجا هست. نکته‌ای دیگر؛ ما در هیچ جای تاریخ نداریم صحابه وقتی ایران را گرفتند، شام را گرفتند، یک قبر را تخریب کرده باشند، کاری که بعداً متأسفانه وهابیت با برداشت اشتباهی که خودش داشت، این کار را انجام داد و حال آنکه اگر می‌گوید ما سلفی هستیم، خب صحابه ایران را فتح کردند، این همه قبور پیامبران یهودی در ایران، مثل دانیال که در شوش هست، حیقوق النبی، قیدار النبی، غیر از این بنا بر قبوری که وجود داشت در ایران، هیچ جا در تاریخ نداریم که یکی از این‌ها توسط صحابه تخریب شده باشه. شام در دوران خلیفه دوم فتح شد، اما قبر حضرت ابراهیم بنا داشت و هیچ وقت تخریب نشد. خب اگر شما می‌گوید ما سلفی هستیم، سلفی که شما به آن اعتقاد دارید، هیچ یک از این قبور را تخریب نکرد. امروز چگونه به خود جرات می‌دهید که قبرهای بزرگان اسلام را یکی پس از دیگری تخریب می‌کنید. متأسفانه در کشورهایی که مقداری این سلفی‌های جهادی رشد کردند، متعدد می‌بینیم که قبور را تخریب می‌کنند و حال آن که هیچ شاهد و مدرکی جدی‌ای در این زمینه از سلف ندارند. این دومین کاری بود که ابن تیمیه انجام داد.

سومین کاری که انجام داد، آمد اجتهاد را تفسیر جدید کرد. گفت تقلید جایز نیست. حتی جالب است در جمله‌ای عجیب می‌گوید هرکس از مذاهب اربعه تقلید بکند، او کافر شده است، باید توبه‌اش بدهد و الا کشته می‌شود. با تفسیر اجتهادی که ایشان مطرح کرد، امروز جهان اسلام گرفتارش شده است. چرا؟ چون القاعده‌ای‌ها، هیچی سواد آن چنانی ندارند، اما خودشان را مجتهد می‌دانند و فتوا می‌دهند به کشتن مسلمان‌ها و می‌گویند ما مجتهدیم. بعدش می‌گویند این‌ها را از مطالب ابن تیمیه گرفته‌ایم.

ابن تیمیه این حرف‌ها را زد اما اهل سنت حرف‌هایش را نپسندید، نپذیرفت، مخالفت‌های جدی صورت گرفت و تفکر ابن تیمیه به محاق رفت، به تاریخ پیوست. تا این که در قرن ۱۲ عده‌ای علی‌الخصوص محمد بن عبد الوهاب آمد، دوباره افکار ابن تیمیه را احیا کرد و این چنین جهان اسلام وارد فضایی شد، که امروز به عنوان تفکر سلفی‌گری آن را می‌شناسیم.

نتیجه آن که تاریخ تفکر سلفی‌گری مقداریش به تفکر اصحاب حدیث برمی‌گردد. هفت قرن حرفی از این حرف‌ها نبود. بزرگان اصحاب حدیث آمدند، ولی هیچ کدام از دیدگاه‌هایی که وهابیت مطرح می‌کند و می‌گوید ما سلفی هستیم، هیچ یک از سلف این‌ها را مطرح نکرد. بلکه اجتهادات جدید ابن تیمیه بود و متأسفانه این‌ها را به اسم سلف مطرح کرد و حال آن که هیچ شاهدی دال بر این که این‌ها از افکار سلف است، نداریم. در تاریخ و حدیث و رجال و این‌ها نداریم. بنابراین می‌توانیم بگوییم مکتب سلفیه یعنی اجتهادات جدید ابن تیمیه، که متأسفانه این اجتهادات را با کفر دانستن مسلمانان، با شرک جلی دانستن مسلمانان، همه‌ی مسلمانان را مشرک کرد و این شد بلای جهان اسلام که امروز می‌بینید جریان‌های تکفیری از دل تفکر سلفی‌گرایی ابن تیمیه بیرون آمده است.

جلسه دوم: آشنایی با محمد ابن عبدالوهاب

در جلسه پیش خدمت شما بیان کردیم که تفکر سلفی گری بیشتر اجتهادات ابن تیمیه است ، تا افکار و آراء سلفی که در سه قرن اول بودند. مگر آن که در آیات صفات خبری بگوئیم اشتراکاتی میان تفکر سلفی گری و تفکرات ابن تیمیه است و الاجتهادات دیگر ابن تیمیه هیچ ربطی به سلف ندارد ، بلکه شواهد فراوانی در نقد تفکر ابن تیمیه از سوی سلف مطرح است.

* شکل گیری وهابیت:

ابن تیمیه از دنیا رفت . چهار قرن خبری از آراء و افکار ابن تیمیه نبود ، تا این که در قرن دوازده چندین استاد در مدینه داریم ، که به تبیین و تدریس افکار ابن تیمیه می پردازند . این اساتید که به تبیین آراء و افکار ابن تیمیه پرداختند ، شاگردانی پیدا کردند که یکی از این شاگردان ، محمد بن عبد الوهاب است.

محمد بن عبد الوهاب متولد ۱۱۱۵ ه.ق است . در نجد به دنیا آمد . در خانواده حنبلی مذهب و اصحاب حدیثی و به مدینه رفت و نزد این اساتید آراء و افکار ابن تیمیه را تحصیل کرد. آراء و افکار ابن تیمیه را در بست پذیرفت و با افراط و تندروری بیشتر به منطقه خود برگشت و به تبلیغ این آراء و افکار پرداخت .

اولین مخالفانش برادر و پدرش بودند. پدرش به ایشان گفت: محمد! این نکات از قدیم الایام در میان تفکرات حنابله مطرح بوده ، ولی اکثر قریب به اتفاق حنابله این افکار را قبول نکردند و معتقد اند که دیدگاه های ابن تیمیه منطبق با کتاب و سنت نیست . اما محمد بن عبدالوهاب آراء پدرش را نپذیرفت و به درعیه رفت و در آن جا با محمد بن سعود بیعت کرد . در سال ۱۱۶۰ بیعتی میان محمد بن عبد الوهاب با محمد بن سعود قرار گرفت ، که از این به بعد محمد بن عبد الوهاب رهبر مذهبی و محمد بن سعود رهبر سیاسی باشد. لذا از آن زمان محمد بن عبد الوهاب فتوی های بسیار متعددی به قتل مسلمان ها داد ، مبنی بر این که چون شما احترام به قبور اولیا الله می گذارید ، مشرکید. یا دوباره باید مسلمان شوید یا کشته شوید. خب بسیاری از مسلمان ها هم که تابع رهبرانشان بودند ، علمای بزرگی که در نجد بودند ، گفتند که نه ، ما مشرک نشده ایم ، ما مسلمان هستیم ، ما موحد هستیم ، به چه دلیل دوباره باید اسلام بیاوریم؟ نمی پذیرفتند. نپذیرفتن علمای مسلمان باعث می شد که محمد بن عبد الوهاب فتوی به قتل این ها بدهد . جالب است بدانید که اکثر کسانی که توسط محمد بن عبد الوهاب کشته شدند ، مسلمانان سنی حنبلی مذهب بودند. یعنی از نظر فقهی هم مسلک و هم مرام محمد بن عبد الوهاب بودند ، ولی چون برداشت های محمد بن عبد الوهاب را قبول نداشتند ، با شمشیر آل سعود به قتل می رسیدند. زن و بچه های آنان به عنوان کنیز جنگی ، برده جنگی ، به نجد برده می شد و از آن ها به عنوان برده استفاده می شد. اموال مسلمان ها هم به عنوان غنیمت جنگی میان لشکریان آل سعود تقسیم می شد. که متأسفانه ، متأسفانه خون های فراوانی به ناحق ریخته شد، مسلمانان فراوانی به قتل رسیدند. جالب است که هفت نفر از این مجموعه ، فقیه حنبلی مذهب منطقه نجد بودند که برداشت های محمد بن عبد الوهاب را قبول نداشتند.

در همین زمان برادرش سلیمان بن عبد الوهاب کتابی در نقد ایشان نوشت ، به نام "الصواعق الالهیه فی رد علی الوهابیه". به برادرش گفت ای برادر! این برداشت تو است. تو پیامبر خدا نیستی ، که اگر هر چیزی گفتی ، دیگران باید بپذیرند. تو یک برداشتی از کتاب و سنت داری ، دیگران هم برداشتی از کتاب و سنت دارند ؛ به چه دلیل یک عالم مسلمان دیگر ، یک فقیه مسلمان دیگر ، باید حرف تو را بپذیرد؟ به چه دلیل اصلاً برداشت تو از کتاب و سنت صحیح است؟ برادرش در این کتاب می گوید تو که مجتهد نیستی ، اگر بخواهی حرف بزنی ، برداشتت هم گیریم که صحیح باشد ؛ باید مجتهد باشی و تو مجتهد نیستی. بعد محمد بن عبد الوهاب می

گوید ابن تیمیه که مجتهد بود. گیریم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل؟ گیریم ابن تیمیه مجتهد ، تو چه گونه می توانی با فتوی های ابن تیمیه مردم را به قتل برسانی؟ مردم را مشرک بدانی ؟

شمشیر آل سعود پیش رفت و از آن زمان به بعد این جریان ادامه پیدا کرد و هنوز هم که هنوز است فرزندان محمد بن عبد الوهاب که آل الشیخ نامیده میشوند رهبر مذهبی هستند و فرزندان ابن سعود که آل سعود نامیده میشوند رهبر سیاسی هستند و این دو در بیعتی که کردند هم چنان راه خودشان را میروند. این ها معتقد به تکفیر تمام مسلمان ها هستند. یعنی از نظر وهابی ، شاید بیش از یک میلیارد و دویست میلیون تا سی صد ملیون کافر اند ، و اگر قدرت داشته باشند ، مثل کاری که محمد بن عبد الوهاب انجام داد ، فتوی به قتل مسلمان ها یا برگشت مسلمان ها به اسلام جدیدی که این ها آورده اند می دهند. این فضا را ایجاد کردند و به اطراف حمله کردند.

* رابطه ی وهابیت با آمریکا و انگلیس:

امپراطوری عثمانی متوجه شد این ها دارند بدون دلیل مردم را می کشند. گزارشات متعددی به ترکیه رسید. امپراطوری عثمانی به مصری ها دستور داد ، که بروید این ها را قلع و قمع کنید. لذا در سال ۱۲۳۳ مصری ها به عربستان آمدند و به قلع و قمع وهابیت پرداختند و رهبر مذهبی و رهبر سیاسی - یعنی از نوادگان محمد بن عبد الوهاب و از نوادگان محمد بن سعود - را بردند در استامبول و هر دو را گردن زدند و اعدام کردند و این چنین وهابیت هم به محاق رفت. اما متأسفانه استعمار پیر انگلیس ورود کرد و در سال ۱۳۱۹ ه.ق جوانی از آل سعود را پیدا کرد و به او گفت این پول ، این اسلحه ، این هم نیرو ، برو دوباره در منطقه نجد و حکومت آل سعود را احیا کن - برای انگلیس وهابیت و غیر وهابیت مهم نبود ، مهم این بود که قدرت امپراطوری عثمانی را به چالش بکشد - شما بروید اعلان استقلال کنید ، ما هم کمک می کنیم. با پول انگلیس ، با نیروی انگلیس ، با اموالی که انگلیس داده بود ، با اسلحه ی انگلیس ، البته با کمک امیران منطقه کویت و جا های دیگر ، عبد العزیز رفت و در عرض یک سال منطقه نجد را تصرف کرد و بعنوان عربستان سعودی ، اعلان استقلال کرد. اروپایی ها هم که به دنبال تجزیه ی امپراطوری عثمانی بودند ، استقلالش را پذیرفتند. و امپراطوری عثمانی ضعیف تر از آن بود که دوباره لشکرکشی کند.

جنگ جهانی اول اتفاق افتاد. امپراطوری عثمانی از بین رفت و عربستان بدون اینکه دیگر مانعی وجود داشته باشد راه خودش را ادامه داد. جالب است که بدانید ، تا وقتی امپراطوری عثمانی از بین نرفته بود ، انگلیس به عبد العزیز اجازه نداد که به مکه و مدینه حمله کند. هنگامی که امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول از بین رفت انگلیس به عبد العزیز چراغ سبزی نشان داد که می توانی بروی ، مکه و مدینه را بگیری. در سال ۱۳۴۳ ه.ق تقریباً جنگ جهانی اول دو سه سالی بود تمام شده بود. عبد العزیز به مکه و مدینه حمله کرد ، حجاز را گرفت و به زور فتوایی از علمای مسلمان مکه و مدینه مبنی بر تخریب بنا بر قبور ، گرفت. و تمام بنا بر قبور اعم از ائمه اهل سنت و ائمه شیعه ، همه را تخریب کرد. یعنی هم تخریب بقاع متبرکه ی چهار امام شیعیان را داریم ، هم می بینیم بقعه ی رهبر مالکیان جهان ، مالک بن انس را هم تخریب کردند. قبر ابن عباس در طائف تخریب را کردند. قبر مادر پیامبر ، قبر پدر پیامبر ، هر قبری بود. کل قبرستان ابوطالب را ، که بقاع متبرکه ی زیادی در آن بود ، همه را تخریب کردند ، به اسم اینکه این ها شرک است. آمدند قبر پیامبر را هم تخریب کند ، بعنوان این که از مصادیق شرک است ، مردم مدینه نگذاشتند. خبر به جهان اسلام رسید. جهان اسلام ملتهد شد که دارند قبر پیامبرشان را تخریب می کنند. این التهاب باعث شد گزارشات متعددی به آل سعود برسد که جهان اسلام علیه شما شده است. این مسئله و محافظت مردم مدینه از قبر پیامبر باعث شد ، که آن ها از تخریب قبر پیامبر دست بکشند. الان هم اگر قدرت داشته باشند این کار را انجام می دهند. که البته مسائل سیاسی و این چنینی جلوی این بخش را گرفته است .

عبد العزیز ۵۳ سال حکومت کرد. حدود ۲۰-۳۰ سال اول انگلستان بود. بعد جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد. انگلیس ضعیف شد و آمریکا کم کم در خلیج فارس و در منطقه عربستان ظهور و بروز پیدا کرد. شرکت نفتی ارامکو آمد در عربستان وارد شد. قرار داد های نفتی ۱۰۰ ساله با عبد العزیز بست و چاه های نفت در عربستان کشف شد و این چنین آمریکا ظهور خودش را در عربستان تثبیت کرد و از آن زمان قرار داد هایی میان عبد العزیز و آمریکایی ها بسته شد. هم قرار داد های نفتی ، هم پادگان نظامی طهران از سوی آمریکایی ها در عربستان زده شد. که البته تا مدت زمان زیادی حتی خود وهابی ها خبری از این پادگان نظامی آمریکایی ها نداشتند.

* پادشاهان عربستان:

بعد از عبد العزیز پسرانش پشت سر هم سعود بن عبد العزیز ، فیصل بن عبد العزیز ، خالد بن عبد العزیز ، فهد بن عبد العزیز و اکنون عبد الله بن عبد العزیز در راس کار هستند. طبق وصیتی که عبد العزیز کرد پسر بزرگتر ، بعد از او پسر بزرگتر ولی عهد و بعد پادشاه میشود. الان هم سلمان بن عبد العزیز ولی عهد است و تعداد دیگری از فرزندان عبد العزیز هستند که غالباً این ها حداقل بین ۶۵ تا ۸۵ سال هستند . تعدادی هستند که همین طور پشت سر هم احتمالاً پادشاه عربستان خواهند شد.

* طرح سازمان کنفرانس اسلامی:

گسترش وهابیت در جهان اسلام از زمانی بود که گرایش سوسیالیستی چپ در جهان اسلام رشد کرد. می دانید که جریان سوسیالیست در شوروی و در اروپای شرقی رشد کرد. تاثیرش در جهان اسلام این بود که چندین کشور از جمله جمال عبد الناصر ، قذافی ، حافظ اسد در سوریه ، در عراق ، در اردن ، گرایش های چپ رشد کرد و رهبرانی سر کار آمدند که گرایش به سمت چپ داشتند. این گرایش به سمت چپ باعث شد که قدرت آمریکا به خطر افتاد و یک طرحی ریختند ، آمدند پادشاه ایران ، پادشاه عربستان ، پادشاه اندونزی و برخی از کشورهای دیگر سازمانی تاسیس کردند به نام سازمان کنفرانس اسلامی. این سازمان کنفرانس اسلامی ظاهرش این بود که کشورهای اسلامی را جمع کند ، اما باطنش این بود که بتواند جلوی تفکرات سوسیالیستی چپ را در جهان اسلام بگیرد. وقتی که انقلاب اسلامی ایران به ثمر نشست ، کنفرانس اسلامی تحت اختیار عربستان قرار گرفت ، و عربستان از این فرصت استفاده کرد. آمریکا هم اولاً برای مقابله با جریان چپ و دو برای جلوگیری از تاثیر انقلاب اسلامی در جهان ، دست عربستان را باز گذاشت تا در تمام جهان مسجد بسازد. مجسد های متعددی از سوی عربستان در جهان ساخته شد ، هم در جهان اسلام ، هم در جهان غرب. و شاید بسیاری از شهر های اروپایی که شما بروید ببینید که آن جا عربستان مسجدی ساخته است. این در تقابل با تفکر چپ و سوسیال و تاثیر انقلاب بود و این پایگاه ها محلی شد برای ترویج وهابی گری. این مسجد ها با پول عربستان تبدیل شد به تفکر وهابیت ، ترویج این تفکر و گسترش این تفکر. اگرچه استعمار آمریکا پشت این ها بود ، سیاست آمریکا این ها رو کمک کرد ، پول نفت فراوانی که این ها داشتند؛ اما به خاطر تفکر تکفیری که وهابی ها دارند و همه ی مسلمان ها را کافر می دانند ، آن طور که باید و شاید و آن مقداری که هزینه کردند ، گسترش نیافته است. تخمین ما این است که حدوداً ۵۰ میلیون وهابی بیشتر در کل جهان نداریم. دلیلش این هست که جریان وهابی یک جریانی هست که بیشتر حرف حاکم را می پذیرد. یعنی وهابیت در اندیشه سیاسی هیچ حرفی فراتر از آنچه در طول تاریخ مطرح بوده - این که حاکم اگرچه ظالم و فاسد هم باشه باید بپذیرد - را نداشته و ندارند. در تقابل با این تفکر آن جریان چپ سوسیالیست وجود داشت که آن ها بشدت مخالف ظالم بودند ، مخالف فساد بودند.

* جریان سوسیالیست چپ:

جریان سوسیالیست چپ، جریانی است که از اروپا شروع شد و بعداً در شوروی می بینیم که بیشتر دنبال حمایت از کارگر بودند و معتقد بودند که باید تمام درآمد های اقتصادی که توسط مردم حاصل میشود علی السویه به دست همه ی مردم برسد. لذا این که فاصله طبقاتی صورت بگیرد یک طبقه تعدادی بسیار پول دار و یک سری از مردم فقیر باشند مورد انتقاد این ها بود. ولی عمل کرد سوسیالیست ها برای این که وقتی علی السویه بخواهیم تقسیم کنیم، باعث از بین رفتن استعداد ها، خشک شدن استعداد ها [می شود]. و دیگر آن کسی که استعداد و توانایی دارد استعداد و تواناییش را خرج نمی کند. چرا؟ چون می گوید من تلاش کنم و دیگران سودش رو ببرند؟ همین مسائل و برخی از بحث های امنیتی که در فکر سوسیالیست ها ایجاد شد. خوب دیدید که در سال ۱۹۹۰ - قبلش هم امام خمینی پیش بینی کرده بود و پیش گوی کرده بود که- جریان چپ و جریان سوسیالیست بخاطر اشتباهی که از عدالت فهمیده بودند، به شکست انجامیدند.

* تفکر سوسیالیست:

ببینید عدالت دو معنا داره گاهی وقت ها می گویم عدالت، یعنی به معنای تساوی که این صد در صد غلط است. بلکه عدالت مفهوم دیگری دارد که امام علی (ع) فرمودند: «اعطا کل ذی حق حقه» یعنی دادن حق به حق دار. که اگر کسی استعداد بیشتری دارد باید حق بیشتری ببرد. کسی که کار بیشتر کرده باید حق بیشتر ببرد و این معنای دقیق عدالت است. عدالت یعنی هر کس به هر اندازه که حقت هست داده بشود. آن کسی که ۲۰ سال، ۳۰ سال درس خوانده نباید با کسی که هیچ درسی نخوانده، هیچ تخصصی ندارد، یکی گرفته شود. یا آن کسی که توانایی اقتصادی بالایی دارد، نباید با آن کسی که هیچ توانایی اقتصادی - حتی چرخاندن یک مغازه کوچک را هم - ندارد این ها یکی گرفته بشود. عدالت در اسلام این است: «اعطا کل ذی حق حقه». ولی چون متاسفانه سوسیالیست ها عدالت رو به معنای تساوی گرفته بودند به شکست انجامیدند.

* تقابل وهابیت با سوسیالیست:

تفکر سوسیالیست آن زمان رونق گرفته بود و جریان غالب بسیاری از جوانان جهان اسلام بود که در تقابلش آمریکا آمد تفکر وهابیت را گسترش بدهد و همین باعث شد که وهابی ها در بسیاری از جا ها پایگاه بزنند و باعث گسترش وهابیت در جهان اسلام. هنوز هم که هنوز است، بخاطر ارتباطاتی که بین آمریکا و عربستان هست، تفکر وهابیت از سوی سیاست های استعماری آمریکا را مورد حمایت قرار می گیرد. و حال آن که تمام این جریان های تکفیری از دل این تفکر یا از دل شبیه این تفکرات در آمده است. یعنی تمام جریان های تکفیری فتوی ها شان از ابن تیمیه گرفته می شود. لذا ما معتقدیم که در آینده، بسیاری از این جریان های تکفیری علیه مؤسسون و کسانی خواهد شد، که این ها را ایجاد کرده اند و این ها را گسترش داده اند، که ما نمونه هایش را در این ۲۰-۳۰ سال گذشته دیدیم.

این یکی از جریان های مهم سلفی بود. پس می توان این گونه گفت که هر وهابی سلفی است - سلفی به معنای پذیرش افکار ابن تیمیه - اما هر سلفی وهابی نیست. ما حدود ۲۰۰ میلیون سلفی غیر وهابی داریم، که انشاء الله در جلسه دیگر به تفصیل خدمت شما بیان خواهیم کرد.

جلسه سوم: آشنایی با مکتب دیوبندیه

در دو جلسه قبلی تاریخ تفکر سلفی گری و جریان وهابی را بیان کردیم. امروز جریان دوم و جریان دیگری از سلفی گری را خدمت شما بیان می کنیم ، بنام دیوبندیه. مکتب دیوبندیه ، مکتبی که از دل حنفیان شبه قاره هند بیرون آمد و از دل دیو و بندی ها جماعت التبلیغ و سپس سپاه صحابه و طالبان بیرون آمدند. این جریان چگونه شکل گرفت و امروزه در چه گستره ای فعالیت دارد ، بحثی است که این جلسه در خدمت شما بزرگواران خواهیم بود.

* عقاید شاه ولی الله دهلوی:

فردی در شبه قاره هند ظهور کرد بنام شاه ولی الله دهلوی. شاه ولی الله دهلوی یکی از بزرگترین متفکران مسلمان اهل سنت حنفی شبه قاره هند است. او در قرن دوازده متولد شد. در هند درس خواند. به مدینه رفت و در مدینه برخی از افکار ابن تیمیه را پسندید و پذیرفت. همچنان که تاکید دارم برخی از افکار ابن تیمیه را پسندید و برگشت به هند و این افکار را پخش کرد. شاه ولی الله دهلوی از نظر فقهی حنفی است ، از نظر کلامی گرایش به مکتب کلامی ماتریدیه دارد ، که توضیح مختصری در جلسه پیشین در باره ماتریدیه گفتیم. ما تریدیه مکتبی است عقل گرا ، مخالف ظاهر گرایی و تشبیه و تجسیم است. در بحث های جبر و اختیار هم به تفکر شیعه نزدیک است. حتی برخی از بزرگان شان در تفسیر کسب ماتریدی همان نظر "لا جبر و لاتفیض بل امر بین الامرین " ما را دارند. لذا از این جهت نزدیک هستیم ما و ماتریدیه از نظر فکری. اما در کنار تفکر کلامی ماتریدیه ، گرایشات صوفیانه هم داشت. یعنی ایشان در بحث عرفان عملی معتقد بود ، که باید هر فرد مسلمانی باشیخی که صاحب نفس است و تزکیه کرده است و خودش را به تقوای الهی و ملکه تقوای الهی رسانده است با او بیعت کرد و دستورات اخلاقی را از او گرفت. لذا گرایشات صوفیانه هم در تفکرات شاه ولی الله دهلوی می بینیم و این تفکر از شاه ولی الله به تمام مکتب دیوبندیه هم رسیده است. اما ایشان مخالف برخی از افعال و اذکار صوفیان هم بود و بخاطر پذیرش برخی از افکار ابن تیمیه برخی از مباحث را که پذیرفت ، به نقد تصوف پرداخت و به نوعی می توان گفت هم اشتراکاتی با وهابیت دارد ، هم اختلافاتی با وهابیت دارد.

شاه ولی الله دهلوی اصل توسل به ارواح اولیا الهی را جایز می داند - برخلاف وهابیت که شرک می دانند- اصل تبرک را جایز می داند. اما استغاثه به ارواح اولیا الهی و این که بروی کنار قبر اولیا الهی و از آن ها چیزی درخواست کنی این را از مصادیق شرک می داند. اگر برای اولیا الهی نذر کنی این را شرک می داند. بنا بر قبر را بدعت می داند. عزاداری برای مردگان را بدعت می داند. خب فرق بین بدعت و شرک این است که کسی که قائل است این تفکر بدعت است ، یعنی این تفکر باطل است ، اما موجب خروج از اسلام نمی شود. لذا اگر کسی این کار را انجام می دهد مسلمان است ، اما مسلمانی که دارد کار اشتباهی انجام میدهد. این فرق است با کسی مثل محمد بن عبد الوهاب که می گوید اگر کسی بنا بر قبر انجام داد ، یا توسل جست ؛ مشرک هست به شرک جلی. یعنی چه؟ یعنی از اسلام خارج شده است. پس فرق شاه ولی الله دهلوی با محمد بن عبد الوهاب در این است که شاه ولی الله دهلوی همه مسلمان ها را مسلمان می دانست و قائل به تکفیر هیچ مسلمانی نبود ، در کنارش تفکرات عقل گرایی ماتریدیه داشت ، در کنارش تفکرات صوفیانه داشت و بخاطر همین تفکراتش مورد انتقاد وهابیت هم هست. وهابیت کتاب های متعددی در نقد تفکر شاه ولی الله و در نقد مکتب دیو بندیه نوشته اند.

* گسترش عقاید شاه ولی الله دهلوی و تشکیل مکتب دیوبندیه:

شاه ولی الله این افکار را در میان مسلمانان اهل سنت حنفی شبه قاره هند پخش کرد و باعث شد که این تفکر در میان حنفی ها گسترش پیدا کند. اما چرا این تفکر توانست خیلی سریع در میان حنفی ها گسترش پیدا کند ، بر می گردد به حضور استعمار پیر انگلیس در شبه قاره هند. شما خودتان بهتر می دانید که چهار صد سال مسلمانان حکومت و قدرت را در هند داشتند. با آمدن کمپانی هند شرقی مسلمان ها قدرت را از دست دادند ، ریاست را از دست دادند ، اموالشان را از دست دادند و انگلیس آمد آن ها را به شدت تحقیر کرد ، پول های شان را گرفت ، قدرت را گرفت ، ریاست را گرفت و مسلمان ها که دیدند یک کافری آمده است و بر آن ها مستولی شده قیام کردند. در سال ۱۸۵۷ قیامی از سوی مسلمان ها صورت گرفت ، که این قیام بشدت از سوی انگلستان سرکوب شد و انگلستان دستور داد که هر مسلمانی ۲۵ درصد از اموالش را باید به انگلیس بپردازد و این تحقیری که از سوی انگلستان انجام شد ، مسلمان ها را وادار کرد که علما دور هم بنشینند و در باره این صحبت کنند که چرا ما این گونه شدیم؟ جلسات متعدد گرفتند و تحلیلشان این بود چون ما از سلف دور شده ایم گرفتار این مسائل شدیم. رفتار و عمل سلف را کنار نهادیم. خب تفکر سلف رو کی مطرح کرد بود؟ شاه ولی الله دهلوی از کی تاثیر پذیرفته بود؟ از ابن تیمیه ، لذا اولین فردی که آمد و مدرسه ای تاسیس کرد بر اساس اندیشه شاه ولی الله دهلوی فردی بود بنام ملا قاسم نانوتوی .

ملا قاسم نانوتوی در روستایی به نام دیو بند ، دیو فارسی بند فارسی در روستای دیو بند در نزدیک دهلی مدرسه ای با ۱۵ شاگرد ، با تفکرات شاه ولی الله دهلوی تاسیس کرد و این تفکر و این مدرسه خیلی سریع مورد پذیرش و قبول علمای دیگر اهل سنت قرار گرفت و عوض این که دیگر به این مکتب بگویند مکتب شاه ولی اللهیه ، به خاطر اولین مدرسه ای که آن مدرسه بر اساس این افکار رشد کرده بود و گسترش یافته بود ، اسم این مکتب را گذاشتند دیو بندیه. بر اساس اسم آن روستایی که اولین بار این تفکرات را شروع کرد به تدریس و پخش کردن. لذا مکتب دیو بندیه را می توان گفت مکتب شاه ولی اللهیه که تعارضاتی با وهابیت دارند ، اشتراکاتی هم دارند. اگر بخوایم مکتب دیوبندیه را بررسی کنیم ، می توانیم بگوییم ۶۰ درصد با شیعه نزدیکند ، ۴۰ درصد با وهابیت. مکتب شاه ولی الله که در مدرسه دیو بند ظهور و بروز پیدا کرده بود ، خیلی سریع در میان مسلمانان هند رشد کرد ، بخاطر حضور کمپانی هند شرقی و هنوز چند سالی از تدریس این سر فصل ها نگذشته بود که ۱۰۰۰ مدرسه و حوزه علمیه آمدند و گفتند ما هم می خواهیم تدریسمان بر اساس افکار شاه ولی الله دهلوی باشد. بعد جریانات سیاسی هم که ایجاد شد و به جدایی پاکستان از شبه قاره هند انجامید ، در گسترش این تفکر بی تاثیر نبود. لذا این تفکر خیلی سریع در میان مسلمانان سنی حنفی شبه قاره هند نفوذ کرد و گسترش یافت. اما یکی از عوامل دیگری که باعث گسترش تفکر دیوبندیه شد ، سازمانی به نام جماعت التبلیغ بود.

* جماعت التبلیغ:

یکی از فارغ تحصیلان مدرسه ی دیوبند فردی است به نام ملا احمد الیاس کاندهلوی. ایشان دید که با حضور کمپانی هند شرقی و تبلیغ مسیحیت و هندو و این ها ، خیلی از مسلمان ها از دین اسلام بیرون رفتند. گفت اهای مردم مهم نیست چه کاره اید ، مهم این است بیاید برای خدا بروید تبلیغ. مهندسی ، دکتری ، بغالی ، نجاری ، تاکسی داری ، نان وایی داری ، آخوندی ، روحانی هستی ، طلبه هستی ، مهم این نیست چه کاره ای ، مهم این است که برای خدا بیا برو چند روز تبلیغ. عده ای دور ملا الیاس کاندهلوی جمع شدند و کم کم ، کم کم سازمانی شکل گرفت به نام سازمان جماعت التبلیغ که به اردو می گویند تبلیغی الجماعت. این سازمان شروع کرد به تبلیغ در میان مسلمان ها. تفکری که پخش کرد تفکر ، تفکر دیو بندیه بود. مسلمان ها که تحت فشار استعمار انگلیس

بودند ، خیلی سریع جذب جماعت تبلیغ شدند و کسانی که عرق دینی داشتند ، راه افتادند رفتند در روستا ها و در شهر ها به تبلیغ اسلام پرداختند ؛ ولی اسلام با تفسیر شاه ولی الله دهلوی ، و لی اسلام با مکتب دیو بندیه.

این تفکر خیلی سریع جا افتاد در شبه قاره هند و گسترش فراوانی پیدا کرد ، به جوری که امروز تخمین ما این هست که حدوداً ۱۰ میلیون مبلغ در سازمان جماعت التبلیغ دارد تبلیغ تفکر دیوبندیه می کند. امروز دیو بندیه در ۱۶۰ کشور جهان حضور دارد و به تبلیغ تفکرات دیوبندیه می پردازد. جماعت التبلیغ رویکرد سیاسی ندارد ، وارد بحث های سیاسی نمی شود ، فقط و فقط مردم را به توحید با تفسیر شاه ولی الله دهلوی دعوت می کنند ، که یعنی چه ؟ یعنی بنا بر قبور بدعت است ، عزاداری بدعت است ، استغاثه شرک است ، نذر اولیا الله شرک است ، این تفاسیر را دارند پخش می کنند و همین باعث گسترش فراوان دیوبندیه شد. ما امروز تخمینمان این است که حدوداً حداقل ۱۰۰ میلیون ، دیوبندی در جهان داریم. یعنی می توان گفت مکتب شاه ولی اللهیه امروز حدود ۱۰۰ میلیون پیرو دارد ، که اکثراً در شبه قاره هند هستند. یعنی در هند ، بنگلادش ، پاکستان و افغانستان.

* گستره فعالیت دیوبندیه:

دیوبندیه از حدود ۶۰ - ۷۰ سال پیش وارد ایران هم شده و ۹۰ درصد مردم استان سیستان و بلوچستان - اهل سنت آن منطقه - دیوبندی هستند. ما در آن منطقه وهابی نداریم ، بلکه دیو بندی داریم که وهابی ها کتاب هایی در نقد دیوبندیه نوشتند. دیو بندیه هم کتاب نوشته در نقد وهابیت. مثلاً کتابی هست از وهابی ها "التحذیر من جماعت تبلیغ" از جماعت تبلیغ پیرهیزید ، یا کتاب هایی نوشتند در نقد ماتریدیه ، کتاب نوشتند در نقد دیوبندیه ، مثلاً کتابی هست به نام "ابطال العقاید الحنفیه القبوریه" که شمس سلفی نوشته است و آنجا دیوبندیه را جزو قبوری ها آورده است. یعنی جزو کسانی که آن ها هم به قبر ها احترام می گذارند. لذا ما نباید دیوبندیه را در طیف وهابیت قرار بدهیم ، چون اختلافات فراوانی دارند ، همچنانی که قبلاً گفتم ۶۰ درصد از افکار دیوبندی ها به شیعه نزدیک است و شاید کمتر از ۴۰ درصد افکارشان با وهابیت نزدیکی داشته باشد. ولی متأسفانه مسائل سیاسی باعث شده که گاهی وقت ها این فضا ها جا به جا بشود و خیال کنند -هم خود دیوبندیه یا ما خیال کنیم- که آن ها تفکراتشان به وهابیت نزدیک تر است ، در صورتی که این طوری نیست. کتابی هست به نام "المهند علی المهند" ملا احمد سهارنپوری یکی از بزرگان دیوبندیه نوشته است. ۶۵ تن از علمای دیوبندیه هم به آن تعریض نوشتند ، یعنی تایید کردند. شما در این کتاب مطالعه بفرمایید ، می بینید که افکارش با افکار شیعه خیلی نزدیکی دارد. این کتاب ترجمه هم شده به زبان فارسی به نام عقاید اهل سنت و جماعت.

* سپاه صحابه:

از دل دیوبندی های ضد تکفیری که قائل به تکفیر مسلمان ها نبودند ، خب جماعت التبلیغی به وجود آمد که خب جماعت التبلیغ هم تکفیری نیستند. رویکرد خوبی دارند ، رویکرد تعاملی دارند. اما متأسفانه دو جریان از دل دیوبندیه بیرون آمد که این ها مقداری تند ، افراطی و علی الخصوص ضد شیعه هستند. یکی از این گروه ها سپاه صحابه هست.

سپاه صحابه غالباً مولوی های فارغ التحصیل دیوبند هستند ، که فقط و فقط هم در مخالفت با شیعه هستند. چون گفتند شیعه بد گویی صحابه را می کند و حال آن که دیدید مقام معظم رهبری فرمودند توهین به خلفا و امهات مومنین حرام هست. اما این ها تحت تاثیر برخی از شبکه های ماهواره ای شیعه هستند که ما این شبکه های ماهواره ای را قبول نداریم ، دوستشان هم نداریم و معتقدیم که این ها فقط دارند عداوت را میان مسلمان ها زیاد می کنند ، دشمنی میان مسلمان ها زیاد می کنند. امثال آقای الله یاری ، آقای یاسر الحیب ، این ها کسانی نیستند که ما بپذیریمشان یا افکارشان را قبول داشته باشیم یا رفتارشان را قبول داشته

باشیم. به قول مقام معظم رهبری تشیعی که از لندن و آمریکا دارد پخش میشود ، تشیع واقعی نیست. علمای ما در طول تاریخ رویکردشان اعتدالی بوده است و نسبت به این مباحث بسیار حساس بوده اند ، که خدایی نکرده باعث کینه ، باعث توهین ، باعث اختلاف میان مسلمان ها نشوند. لذا از این جهت باید دقت بیشتری کنیم.

اما متأسفانه سپاه صحابه رشد کرد و در بسیاری از شهر های پاکستان -با این که فعالیتشان ممنوع است - آن ها حضور دارند و تمام کشت و کشتار هایی که در پاکستان انجام میگردد توسط این گروه است. این ها معتقد اند که ما پاکستان بدون شیعه می خواهیم ، در صورتی که امکان ندارد. تقریباً حدوداً ۳۰-۴۰ میلیون شیعه در پاکستان داریم که پاکستان بدون ۳۰ - ۴۰ میلیون اصلاً امکان پذیر نیست. دوماً که این ها معتقد اند چون این ها می روند عزاداری می کنند ، عزاداری بدعت است ، و توسل می جویند و استغاثه می کنند به ارواح اولیا الهی ، این ها باید کشته بشوند. لذا ما را کافر می دانند و در تلاش هستند که همه شیعیان را بکشند. البته بسیاری از علمای دیوبند علیه این ها موضع گرفتند ، انتقاد کرده اند ، ولی خب عده ای همیشه تند رو در هر مذهب و فرقه ای وجود دارد ، هم چنان که تند روان در میان شیعه هستند که ما آن ها را نمی پسندیم ، در میان دیوبندیه هم تند روانی هستند که یقیناً عده ای از بزرگان دیوبندیه این تفکر را نمی پسندند و انتقاد دارند. خب سپاه صحابه ظهور و بروز پیدا کرد و به قول خودشان دفاع کردند از صحابه. این ها از دلشان لشکر جنگ وی ، لشکر طیبه بیرون آمد. بعد از این ماجرا گروه دیگری از دل دیوبندیه بیرون آمد به نام طالبان.

* طالبان:

طالبان همه ی طلبه های مدارس دیوبند پشتو های افغانی شمال پاکستان هستند. این ها جوانانی بودند که در مدارس دیوبند درس خواند ، اما با هدایت پاکستان و ارتش پاکستان این ها تجهیز شدند و به طرف افغانستان فرستاده شدند. اما رفتار های تند و افراطی طالبان باعث شد که جهان علیه این ها موضع بگیرد و اتفاقاتی افتاد که باعث شد ، این ها حکومتی را که بصورت محدود و در زمان کم در افغانستان ایجاد کرده بودند از دست بدهند. بخاطر این که طلبه های تندی بودند ، مخالف را تحمل نکردند و بشدت علیه دیگران اقدام کردند. حتی بت بودا را که در افغانستان بود با بمب ها و راکت های متعدد منهدم کردند و حال آن که دیگر ما در افغانستان آنچنان بودایی نداریم ، این ها جزو میراث فرهنگی بودند که خیلی ها میرفتند می دیدند و به نوعی یک جذب توریستی بود برای افغانستان. بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با حمله آمریکا به افغانستان حکومتشان را از دست دادند. اما هنوز گستره فراوانی از جنوب افغانستان و شمال پاکستان در دست طالبان هست و شاید بتوان گفت بسیاری از مناطق شمالی پاکستان در دست دولت پاکستان نیست ، هم چنان که بسیاری از جنوب افغانستان در دست دولت افغانستان نیست و طالبان در آنجا دارند فعالیت می کنند ، که هر از چند گاهی می شنویم که آمریکا با پهباد های خود می رود آن مناطق را بمب باران می کند و بسیاری از مردم غیر نظامی را به شهادت میرساند که این کار مورد قبول ما نیست و مورد انتقاد ماست ، که اگر عده ای با آمریکا درگیری دارند نباید غیر نظامی ها در این وسط کشته بشوند و یا به شهادت برسند.

این هم بود جریان دیگری از جریان های سلفی ، که واقعا به دیوبندیه نمی توان گفت جریان سلفی به آن مفهوم دقیقش. چرا؟ چون آن ها اعتقاد آنچنانی به برتر بودن فهم سلف ندارند ؛ بلکه از آن جهت که برخی از افکار ابن تیمیه را پسندیده اند ، می توان گفت یکی از جریان های سلفی معاصر هستند.

جلسه چهارم: آشنائی با جریان سلفی تقریبی اخوان المسلمین و سلفی جهادی القاعده

در سه جلسه پیشین تاریخ تفکر سلفی گری ، جریان سلفی وهابی تکفیری و جریان سلفی دیوبندی را خدمت شما بیان کردیم. در این جلسه در پی آن هستیم که دو جریان دیگر از جریان های سلفی را خدمت شما بیان کنیم. ان شا الله در این جلسه به جریان سلفی تقریبی اخوان المسلمین و سلفی جهادی القاعده می پردازیم.

* سلفی گری در مصر:

در قرن ۲۰ بعد از فرو پاشی امپراطوری عثمانی در بسیاری از کشور های اسلامی در باب به حکومت رسیدن مسلمان ها و ایجاد یک حکومت اسلامی جدید بحث های بسیار فراوانی شد که مصر در این زمینه از همه جلو تر بود. ما در مصر فردی را داریم به نام سید محمد رشید رضا صاحب مجله المنار که در مجله المنار به تفکرات سلفی پرداخته است. ابتدا سلفی نبوده است ، اما با مطالعه ی برخی از کتاب های ابن تیمیه و سفارینی گرایش به سمت سلف پیدا کرد و از تفکر سلفی حمایت کرد. ایشان به مدت ۲۵ سال در مجله المنار بسیاری از عقاید سلفی را تبیین کرد و به نقد تفکرات اشاعره و تصوف پرداخت . سید محمد رشید رضا اگر چه افکار سلفی دارد اما ایشان هم مثل شاه ولی الله دهلوی معتقد است که مسلمانان به خاطر این اعمال کافر محسوب نمی شوند و از اسلام خارج نمی شوند . لذا سید محمد رشید رضا هم معتقد بود که همه ی کسانی که توسل می کنند و شفاعت می جویند اگر چه کار اشتباهی می کنند ، کار شرک آلود می کنند اما از اسلام خارج نمی شوند. ایشان شاگردی داشت به نام حسن البنا. حسن البنا معلمی بود جوان ، پر شور و در سال ۱۹۲۸ سازمانی تاسیس کرد به نام اخوان المسلمین .

* ظهور و بروز اخوان المسلمین:

سازمان اخوان المسلمین به خاطر شرایط مصر و جهان اسلام خیلی سریع گسترش یافت . حسن البنا طرف دار تفکر سلفی شد و پذیرفت که تفکر سلفی ، تفکر بهتری است. اما او بشدت تقریبی بود و نگاه مثبتی به شیعه داشت. حسن البنا خود عضو دار التقرب بود. دار التقربیی که شیعه و سنی در کنار هم در مصر نشستند و به تقریب بین مذاهب پرداختند. حسن البنا اگر چه افکار ابن تیمیه را پذیرفت ، اما معتقد بود افکار ابن تیمیه از فروع اعتقادی است و کسی که در فروع اعتقادی با دیگری اختلاف دارد ، باعث نمی شود که نگاه منفی به او داشته باشیم. این مسئله هم جزو مسائل اختلافی میان علما است. می گفت که دعوای علما را باید به علما واگذار کنیم و شما در پی تاسیس حکومت اسلامی باشید. لذا اخوان المسلمین بیشتر با رویکرد اندیشه سیاسی ظهور و بروز کرد و بخاطر از بین رفتن امپراطوری عثمانی اخوان المسلمین خیلی سریع توانست در ۳۸ کشور جهان شعبه تاسیس کند. و هنوز ۴۵ سال از عمر حسن البنا نگذشته بود که در بسیاری از کشور های اسلامی شعبه ای از اخوان المسلمین تاسیس شد. اما چون اخوان المسلمین دنبال حکومت اسلامی بود این تفکر به هر جا ورود پیدا کرد با فرهنگ و سنت او هم هماهنگ شد.

* شاخه های اخوان المسلمین:

ما امروز ۳ جریان عمده داریم جریان اخوانی هایی که به سمت سکولاریسم هستند ؛ ما در ترکیه حزب رفاه و عدالت را داریم ، اردوغان را داریم که با رویکرد اخوانی است ، اما اخوانیی که با سکولاریزم تقریبا ساخته اند و توانسته اند کنار بیایند. ما در سودان حسن الترابی را داریم که اخوانی است اما باگریایش های صوفیانه. چون که سودان بشدت تحت تاثیر تصوف است. افراد دیگری مثل دکتر یوسف قرضاوی را داریم که اخوانی است با رویکرد سلفی ، یعنی جریان های گوناگونی در میان اخوان المسلمین داریم که در کشور های مختلف بر اساس سنت و فرهنگ آن کشور ظهور و بروز پیدا کردند. لذا اخوان المسلمین یک گرایش مثبت معتدل است

که هم اشتراکاتی با ما دارد و هم اختلافاتی با شیعه دارد. از نظر اندیشه سیاسی به شیعه نزدیک می شود چون جمهوری اسلامی بر اساس مردم سالاری دینی چیده شده است و اخوان المسلمین هم معتقد به مردم سالاری دینی هستند از طرف دیگر افکار سلفی ابن تیمیه را پسندیده اند که از این جهت به وهابیت و سلفی ها نزدیک می شوند ، ولی از آن جهت که این مباحث را جزو فروع اعتقادی می دانند مورد انتقاد وهابیت هم هستند. پس از نظر اندیشه سیاسی مورد انتقاد وهابیت هستند، از نظر این که این ها را جزو فروع اعتقادی می دانند مورد انتقاد وهابیت هستند و از آن جهت که مردم سالاری دینی را پذیرفتند به شیعه هم نزدیک می شوند هم چنان که نگاه مثبتی هم حسن البنا به شیعه داشت و شهید نواب صفوی هم به مصر رفت و در آن جا مورد استقبال اخوانی ها قرار گرفت. آینده ای که ما ترسیم می کنیم برای اخوان آیند روشنی هست. درست است اخوان المسلمین در دوره ی مرسی مدیریت خوبی نداشت ، اما ان شا الله اخوان المسلمین درس بگیرند و تحمل مخالف را بیش تر از پیش داشته باشند و نخواهند مخالفان خود را به کنار بزنند و فقط خودشان به حکومت برسند. باید ارتباط خوبی با تصوف داشته باشند چون گرایش تصوف به شدت در مصر ظهور و بروز دارد ، هم چنان که در سودان و جا های دیگر دارند. شاید اگر مدل ترابی را در مصر پیاده کنند خیلی موفق تر خواهند بود. و این رفتار های تندی که انجام دادند موجب شد که مردم مصر هم با آن ها تقابل کردند و آن ها را کنار گذاشتند. ان شا الله این درسی بشود برای اخوان المسلمین برای دوران های بعدی که دوباره خودشان را باز سازی می کنند و برای رسیدن به کرسی قدرت تلاش می کنند. لذا اخوان المسلمین هم افکار نزدیکی به ما دارد هم اختلافاتی با ما دارد که ما در این جهت معتقدیم باید تعامل مثبتی با اخوان داشته باشیم ان شا الله اخوان المسلمین این تعامل مثبت را با ما داشته باشد که بتوانیم دست در دست هم بدهیم علیه استعمار ، علیه استکبار و علیه اسرائیل. این هم یک جریان فکری که در میان مسلمان ها هست ، که ما اسمش را گذاشتیم جریان سلفی معتدل تقریبی. اما جریان چهارمی به وجود آمد که بیشتر از دل اخوان المسلمین بیرون آمد ، اما از اخوان المسلمین جدا شدند.

* جریان سلفی جهادی:

جریان چهارم جریان سلفی جهادی است. ما فرد مهمی را در مصر داریم به نام سید قطب که معروف به سد قطب است. سد قطب رهبر معنوی اخوان المسلمین بود. در زندان مقداری تندرو شد. کتابی از ابوالاعلی مودودی بدستش رسید ، که در آن کتاب گفته شده بود که ما در دوران جاهلیت بد تر از جاهلیت پیامبر هستیم. این کتاب به شدت مورد پذیرش سد قطب قرار گرفت و سد قطب در زندان کتابی نوشت بنام "معالم فی الطریق" که ترجمه شد به نام نشانه ی راه. سد قطب در این کتاب گفت که اولاً ما در دوران جاهلیت قرن بیستم هستیم و دوما هر کس راضی به جاهلیت هست ، کافر هست. این اشتباه سد قطب بود. سد قطب در تعریف اولش با ما مشترک است ، ما هم معتقدیم که فرهنگ غرب ، فرهنگ سکولاریسم ، فرهنگ جاهلی است ، اما اگر کسی فرهنگ سکولاریسم را بپذیرد کافر است به کفر اکبر ، نه ما این را قبول نداریم و همین باعث شد که از دل همین تفکر القاعده بیرون بیاد. سد قطب این کتاب را نوشت و اعلان کرد شهر های ما یا شهرهای اسلامی هستند یا شهر های جاهلی. شهر هایی که در آن حکومت الله باشد ، شهر های اسلامی است و شهر هایی که حکومت سکولار و فرهنگ غرب در آن نفوذ داشته باشد ، شهر های جاهلی است . لذا از نظر سد قطب همه شهر های اسلامی ، شهر های جاهلی شدند. و بعد از آن با یک تطبیقی با دوره پیامبر بیان کرد که ما اکنون باید مثل پیامبر از مکه جاهلی به مدینه النبی مهاجرت کنیم و در مدینه النبی حکومت اسلامی تاسیس کنیم. کسانی که این کتاب را خوانند ، تحت تاثیر افکار سد قطب گروه هایی تشکیل دادند و خودشان را از جامعه جدا کردند. گفتند ما نمی خواهیم شهرمان شهر جاهلی باشد و می خواهیم از شهر جاهلی هجرت کنیم. عده ای از پیروان اخوان المسلمین که جوانان تندی بودند و

اعتقادات و افکار رهبران شان را در مردم سالاری دینی مورد انتقاد قرار داده بودند ، جذب تفکرات سد قطب شدند . سد قطب از دنیا رفت ، اما تفکراتش موجب تاسیس گرایش بنام سلفیه جهادی شد .

* گروه الجهاد:

فردی در مصر ظهور کرد بنام محمد عبد السلام فرج. گروهی تاسیس کرد بنام گروه الجهاد. کتابی نوشت به نام "جهاد فریضه الغائبه" یا "الفریضه الغائبه". در آن کتاب بیان کرد که پیامبر فرموده است : بعثت بسیف ، من به شمشیر مبعوث شدم و تنها راه جهاد است و بیان کرد آیه "و قاتلوا المشرکین کافه" ناسخ تمام آیات رافت و رحمت اسلامی است. لذا آیات "وجادلهم بالتی هی احسن" و "لا اکراه فی الدین" همه منسوخ شده اند و آیه "وقاتلوا المشرکین کافه" ناسخ آن است. لذا همه ی مسلمان هایی که اعتقاد به جاهلیت قرن بیستم پیدا کردند ، مشرکند ، همه ی این ها کافر اند. باید اول دشمن داخلی را از بین برد و بعد رفت سراغ دشمن خارجی. و جهاد واجب عینی بر هر مسلمان است و تمام حاکمانی که امروز در کشور های اسلامی هستند همه کفرشان قطعی است و باید علیه این ها جهاد کرد. این کتاب را نوشت این کتاب در مصر گسترش پیدا کرد و این ها از جامعه مصر جدا شدند. می رفتند به کوه ها بعد به مردم مصر حمله می کردند و مردم مصر را می کشتند. خب تحت تعقیب حکومت مصر قرار گرفتند. این تفکر در لیبی و الجزایر نیز گسترش یافت و آن جا هم مورد تعقیب حکومت قرار گرفتند. در سال ۱۹۷۹ جنگ افغانستان شروع شد. این افرادی که مورد تعقیب حکومت ها بودند ، دیدند که کافری مثل شوروی به کشور مسلمانی به نام افغانستان حمله کرده است. لذا الان بهترین وقت برای جهاد است و جهاد هم که واجب عینی است. این ها از کشور های خودشان به افغانستان رفتند و علیه شوروی جنگیدند. آمریکا هم برای این که می خواست هیمیه شوروی را از بین ببرد ، به این ها کمک کرد. به عربستان هم گفت هوای این ها را داشته باش. این ها رهبری پیدا کردند به نام عبد الله عزام.

عبد الله عزام هم در جده عربستان به جوان پرشوری برخورد کرد به نام اسامه بن لادن . اسامه بن لادن جذب افکار عبد الله عزام شد و همراه عبد الله عزام به افغانستان رفتند و در آن جا جنگیدند. عبد الله عزام رهبر بود و معاونش اسامه بن لادن کار های تدارکات را به عهده داشت. با کمک عربستان ، پاکستان و آمریکا علیه شوروی جنگیدند. حتی استینگر هایی که آمریکا به این ها داد باعث شد که این ها بتوانند در برخی از عملیات ها موفقیت های چشم گیری داشته باشند.

* تاسیس القاعده:

جنگ افغانستان تمام شد شوروی شکست خورد و از افغانستان بیرون رفت. عبد الله عزام ترور شد. خیلی ها گفتند آمریکا برای این که رهبر این ها را از بین ببرد ، این کار را کرد. اموالی که به این ها داده بود ، تمام اسلحه هایی که داده بود ، استینگر هایی که داده بود را پس گرفت. به خاطر این که در افغانستان زیاد مانده بودند افغان العرب یا عرب های افغان نامیده شدند. این ها دیدند رهبرشان که بشهادت رسید ، پولی هم که ندارند ، اسلحه ای هم که ندارند ، احزاب افغانستان هم که به جان هم افتادند و حکومت اسلامی که فکر می کردند اصلا و عبدا تشکیل نشده است. این ها در جهان پخش شدند. در سال ۱۹۹۰ که شوروی از هم پاشید به چپن رفتند و در چپن فعالیت های انتحاری انجام دادند که در آن زمان خیلی مطرح بود. بعد از آن به سمت آفریقا رفتند و در آفریقا فعالیت کردند. در سال ۱۹۹۲ اسلام گرا های الجزایر در شورا را آوردند. اما با کودتای نظامی که در الجزایر شد ، عباس مدنی و علی بلحاج دستگیر شدند و به زندان افتادند. این فضا باعث شد که افغان العرب ها و سلفی های جهادی به این نتیجه برسند که باید دوره هم جمع بشوند و دوباره رهبر جدیدی انتخاب کنند. این ها دور هم جمع شدند و اسامه بن لادن را به عنوان رهبر جدید

، انتخاب کردند. اسامه رهبر این ها شد و در پیشاور پاکستان پادگان نظامی به نام قاعده الجهاد تاسیس کرد و این چنین کلمه القاعده از کلمه قاعده الجهاد بیرون می آید.

*** اقدام القاعده علیه آمریکا:**

القاعده علیه آمریکا اقدام کردند ، سفارت خانه های آمریکا را منفجر کردند ، کشتی آمریکا را منفجر کردند. آمریکا بررسی کرد ، متوجه شد آدم هایی خودش برنامه ریزی کرده بود که در افغانستان ، توسط ارتش پاکستان آموزش نظامی دیده بودند و آموزش بمب درست کردن و ... ، همین ها بلای جان خود آمریکا یی ها شدند. آمریکایی ها القاعده را در گروه های تروریستی گذاشتند. آن زمان اسامه بن لادن در سودان بود. در سال ۱۹۹۶ زمانی که طالبان اکثر افغانستان را گرفتند ، اسامه بن لادن افغان العرب سلفی جهادی را با خود به افغانستان بردند. پس از این عملیات های انتحاری متعددی توسط افغان العرب ها یا القاعده صورت گرفت. آمریکا به طالبان اعلان کرد که اسامه بن لادن را باید به من بدهید. طالبان مخالفت کرد. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اتفاق افتاد. این که ۱۱ سپتامبر را چه کسی انجام داد ، بحث های متعددی است ، اما به اسم القاعده تمام شد و آمریکا برای دستگیر القاعده به افغانستان حمله کرد و بعد از آن به عراق حمله کرد و وقتی به عراق حمله کرد ، القاعده نیرو هاشان را در عراق جمع کردند ، تا بتواند امنیت عراق را بهم بزنند و طبق بیانیه هایی که ابو مصعب زرقاوی ، رهبر القاعده عراق داد این طور تبیین کردند ، چون آمریکا آمده است تا تفکر جاهلی را در عراق نهادینه کند ، ما عملیات های متعدد مسلحانه انجام می دهیم تا آمریکا موفق نباشد تفکر جاهلی را در عراق پیاده کند ، اگر چه صد هزار نفر غیر نظامی هم کشته بشوند. عملیات ها کور و کشتن غیر نظامی ها در دستور کار القاعده قرار گرفت ، که هنوز که هنوزه تمام نشده است.

*** بیداری اسلامی:**

زمان گذشت جریان بیداری اسلامی در جهان اسلام ظهور و بروز پیدا کرد ، در مصر و تونس و جاهای مختلف جهان اسلام توانست حکومت های سکولار را پس بزند و به سمت اسلام گرای برود. در این فضا در سوریه هم اخوان المسلمین - که حدودا ۱۰ تا ۱۵ درصد سوری ها طرف دار اخوان بودند - دو دسته شدند. عده ای از اخوان مخالف قیام مسلحانه علیه بشار اسد بودند ، اما عده ای دیگر علیه بشار اسد قیام مسلحانه کردند. آمریکا هم از این فرصت استفاده کرد با این که تعداد کمی علیه حکومت سوریه اقدام کرده بودند ، اما آمریکا کسانی که لیبرال سکولار بودند و از سوریه خارج شده بودند را جمع کرد و به اسم ارتش آزاد آن ها را علیه حکومت بشار اسد تجهیز کرد ، تا جبهه مقاومت را از بین ببرد. از آن طرف به صورت غیر رسمی القاعده را هم در سوریه تجهیز کرد و قانون ریختند برای کمک کردن اسلحه به القاعده. القاعده ای که جزو گروه های تروریستی هست و کمک هایی که از سوی اتحادیه اوپا صورت گرفت ، اسلحه هایی که آمریکا داد ، پول هایی که دادند ، باعث شد القاعده ای ها از سراسر جهان - از حدود ۷۰ - ۸۰ کشور جهان - در سوریه جمع بشوند. جالب است بدانید عده ای از این القاعده ای ها از آلمان ، بلژیک ، هلند ، فرانسه ، حدود ۱۷۰۰ - ۱۸۰۰ از تونس ، ۱۰۰۰ تا از مصر ، حدود ۱۰۰۰ - ۲۰۰۰ از عربستان و همین طور از سایر کشور ها به سوریه آمدند. ولی الحمد لله این تکفیری ها موفق نبودند و نتوانستند جبهه مقاومت را از بین ببرند و اوضاع به نفع جبهه مقاومت چرخید. این تاثیر گذاشت که القاعده ای که در سوریه بودند دوباره دور هم جمع بشوند یک دولت جدیدی تاسیس کنند به نام دولت اسلامی عراق و شام که مخفف آن داعش است. داعش یعنی دولت اسلامی عراق و شام. این ها دوباره یک نظم جدیدی پیدا کردند و از سوریه ای که موفق نبودند به سمت عراق برگشتند و اکنون در مناطق اهل سنت عراق در استان الانبار جمع شده اند. حال آن که اشایره سنی عراق در کنار حکومت شیعی عراق علیه القاعده می جنگند ، زیرا القاعده به صغیر و کبیر رحم نمی کنند. خیلی از کسانی را که سر بریدند ، خیلی از کسانی را که کشتند ، سنی بودند ، ولی سنی که عقاید آن ها را قبول نداشتند. خیلی از این ها سنیان صوفی بودند ، یعنی

سنی شافعی صوفی بودند. نمونه اش البوطی ، چون مخالف دید گاه این ها بود او را به شهادت رساندند. این هم جریان دیگری از جریان های سلفی است. تخمین ما این هست که بیشتر از ۵ میلیون القاعده ای در جهان نداریم ، اما بخاطر عملیات ها انتحاری ، به خاطر کشتار های فجیع و بسیار غیر اخلاقی و غیر دینی و غیر اسلامی بلای جان جهان اسلام شده اند.

* آینده جهان اسلام:

ما معتقدیم اگر حکومت اسلامی معتدل و متدینی در جهان اسلام ظهور و بروز پیدا کند ، یقیناً القاعده و جریان های تکفیری فروکش می کنند و از هم می پاشند. بیشتر مسائل ، مسائل سیاسی است. دنبال یک حکومت اسلامی هستند. ای کاش اخوان المسلمین می توانست در مصر یک حکومت اسلامی معتدل با تحمل مخالف را داشته باشد ، که این بلا ها سر جهان اسلام به وجود نیاید. ما تحلیلیمان این است با اتفاقی که در مصر افتاد احتمال گسترش القاعده در جهان بیشتر هست. ان شا الله جریان های معتدل سنی و شیعه دست در دست هم بدهند و بتواند جلو این تفرقه جلوی این خون ریزی و جلوی کشتار های فجیع را بگیرند. همه باید دست به دست هم بدهیم ، چه جوان سنی ، چه جوان شیعه ، چه عالم سنی ، چه عالم شیعه ، چه سیاست مدار سنی و چه سیاست مدار شیعه. الان متأسفانه از این جنگ داخلی مسلمانان جز آمریکا و اروپایی ها که دنبال استعمار جدید جهان اسلام هستند کسی سود نمی برد و فقط و فقط اسلحه رو به هم کشیده ایم و اسلحه مان را غرب به ما می فروشد ، نفت ما را می برد و اسلحه به ما می دهد و این که ما هم رو به یک دیگر اسلحه بکشیم فقط به نفع آمریکا و استعمار خواهد بود. لذا از تمام جریان های فکری جهان اسلام ملتسمانه می خواهیم که سکوت را بشکنند و به صورت جدی به نقد جریان های تند و افراطی بپردازند. هم چنان که مقام معظم رهبری در این چند سال گذشته هم به نقد تندروی ها و افراطی های شیعه پرداخته هم به نقد جریان های تکفیری ان شا الله که موفق باشید و السلام علیکم ورحمت الله و برکاته.